حسبي الله نعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

يا الله جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اله الا الله محمد الرسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله واصحابه

اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم

در تاریخ یوم شنبه ۲۲ ماه شوال المکرم سنه هجری مقدسی قمری شرف نامه سکندری را از کتاب

فروشی هدیه نمودم من کمینه حاجی عبدالرحمن اندرابی هر شخص که از برادران مسلمان مطالعه کنند دعای

مغفرت در حق من عاجز گناه کار و جمیع مسلمانان کنند خداوند تعالی جل شانه اجرهای خیر بدهند

آمین یا رب العالمین تحریر یکشنبه ۲۴ ماه شوال المکرم ۱۳۲۳ کمینه عبدالرحمن

اسکندرنامهٔ بحری یا بری

رب یسر — بسم الله الرحمن الرحیم — وتمم بالخیر

حمد و فر و ثنای بیکران مر صانع را که جواهر الکار ابکار و درر غرر اندها را فهام بالماس خرد سفته و تحیات
بی تعد اوات بر روضه مطهره که سلطان سریر قاب قوسین او ادنی است و صلوة نامعدود بر صاحب لولا
لما خلقت الافلاک که تاج ما ارسلناک بر سر مبارکش زینت داده و بر آل عظام و اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
اما بعد چنین گوید خوشه چین کشت زار فضلای ادوار و گل چین گلزار شمایل بلغای اعصار اضعف عباد الله عبد
ابن عبد الرزاق زبیری القریشی ساکن قصبه متبرکه اچه غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه که چون فضلای روزگار
و فصحای نامدار با افکار صائب و افهام ثاقب الفصاح معانی ابیات شرفنامه سکندری تصنیف حکیم گرامی شیخ نظامی
علیه الرحمة و الغفران تصانیف شرح گوناگون نموده بودند لیکن بواعث فی ما تر تفاریق خوانندگان کتاب شرفنامه
را وقت و فوت وضوح معانی ابیات تصدیعی تمام میفرمود بنا بر جهت سهولت خوانندگان تصانیف جمع نموده ترتیب داده
و بعضی معانی شرفنامه سکندری سوای تصانیف اسلاف که بخدمت عغران (?) والد خود نور الله مرقده حاصل نموده
بود در سلک تحریر آورده در آن تصانیف مندرج ساخته ما مول از مکارم اخلاق فصحای عصر و مسئول از محامد شمایل علما
و مهر آنکه اگر در ادای ترتیب معانی جای غلطی که در معنای سخن زلل سهوی واقع شده باشد باز یال عطا عطا فرمایند
بحسب مضمون کریمه و فوق کل ذی علم علیم بیت عرض نقشیست کز ما باز ماند ∴ که هستی را نمی بینیم بقائی ∴ مگر
صاحبدلی روزی برحمت ∴ کند بر کار این مسکین دعائی بیت خدایا جهان پادشاهی تراست ∴ ز ما خدمت
آید خدائی تراست ∴ یعنی بیت که ای خداوند پادشاهی جهان ترا لایق است و غیر تو حاکم نیست و هر حکم
هست از تست و از ما خدمت آید و فرمان برداری امر تو بقدر استطاعت و خدائی تراست ای ... ترا مسلم

ابیات

۲

ابیات پناه بلندی و پستی توئی ∴ همه نیستند آنچه هستی توئی ∴ همه آفریده ز بالا و پست ∴ توئی آفریننده هر چه هست ∴ توئی برترین
دانش آموز پاک ∴ ز دانش قلم رانده بر لوح خاک ∴ لوح خاک کنایه از خاکیان و برترین دانش عبارت از ایمانست که اقرار توحید
وارد نفس دوم عبارت از عرفان اوست و قلم راندن بر لوح کنایت از آراستن و منقش ساختن لوح است حاصل معنی که تو
ای خدای که ایمان و اقرار توحید نیست خود می آموزی ای توفیق ایمان آوردن و اقرار توحید است توحید و آراستگی لوح خاک قلوب
مومنان از نقوش عرفان تو میکنی یعنی دو معنی ای کسانی که دانش آموز پاک اند برترین ایشان توئی و یعنی تسمیه اضافت
بیانیه ای هرچه زمین هر چه آفریده از کمال دانش و عین حکمت است که فعل الحکیم لا یخلوا عن الحکمة و آموز پاک معلم علوم و حقایق
تعالی که علم آدم الاسماء کلها ای عبارت از وست بیت چو شد حجت هر خدائی مخالفت ∴ خرد داد بر قوی گواهی درست ∴ حجت علم
گواه و آیات و احادیث آمد ای ظاهر آوردن علم هژده هزار آورده که حق تعالی خلق را ده جزو کرده است نه جزو دیو و پری و یک
جزو آدمی پس این یک جزو انسان صد و پنج جزو است صد نوع یاجوج و ماجوج است که از فرزندان یافث بن نوح علیه السلام
اند از پس طرفان بر کوه قرار گرفتند و از پشت هر یک صد هزار فرزند بیاید صورت ایشان مانند صورت آدمی ولیکن بالای
ایشان ... اند همه برهنه نیستن یکدیگر جماع میکنند و یک گوش بستر و دوم بالای اندازند و کشت ندارند و ... بند
و خدای را نشناسند و از هر یک هزار فرزند آید و نیز دو بیست و پنج جزو انسان از آنجمله بیست و چهار جزو کافراند و باقی یک جزو ماند
و آن نیز هفتاد و سه فرق گشت هفتاد و دو فرق اهل بدعت و ضلالت که باز گشت ایشان سوی دوزخ است و باقی
یک جزو که باز گشت ایشان سوی بهشت باشد و نیز عبارت از الست بربکم و گواهی میراد از قالوا بلی است و این ماجرا
بر آنست که در روز ازل حق سبحانه و تعالی بقدرت لا یزال خویش جمله مخلوقات را آفریده در عرصه گاه شهادت آورده از
درگاه جلال در سمع مخلوقات صدای انداخت که الست بربکم ارواح از کمال بینش جواب داد که قالوا بلی یعنی هستی تو پروردگار
من و از عدم بوجود آرنده توئی و غیر تو نیست چون سبحانه و تعالی نظر رحمت بنور محمدی دید بگریست حیا بروی غالب شد
قطره از آن روان شد و ارواح انبیا آفرید و از ارواح انبیا و اولیا آفرید از ارواح مومنان آفرید و از انوار مومنان
ارواح عاصیان آفرید که از ارواح عاصیان ... ارواح منافقان آفرید و از ارواح منافقان ارواح کافران آفرید

بمعنی سخن بیت هنی تاجداری که تاج سپهر بسر بر ترا سر برآرد سپهر تاج سپهر لفظ مرکب بمعنی آفتاب است
بیت توئی در جهان شاه فیروز بخت ترا دید دولت سزاوار تخت سزاوار دیگری کس ان دعای تمام
که نزول فرستد سزاوار شاه ازین کوزه گل که آب چکید دران ظرف دریای آبی پدید کوزه گل عبارت
از قالب خاکی نظامی و ظرف دریا کنایت از ممدوح خود دارد بیت ثم از خستهٔ گنجه گنجینه ها را رسد خواندگی بود
کی اسعو عیار رسد نظامی که خود را غلامی تو کرد سخن را گذارش بنام تو کرد همان پیش تخت تو مهمان کشید
که آن مور پیش سلیمان کشید مبین رنگ طاوس بر پر زاو که چون کربه رشت آمد آواز او طاوس
عبارت از فردوسی طوسی مصنف شاهنامه و پر وار بمعنی زیبائی بیت بر این بلبل خورد بین کز نوا فرود
آورد مرغ را از هوا بلبل خورد عبارت از خود دارد و سرود کنایت از اشعار رنگین باشد و مرغ مراد از طالب
و خواننده شرف نامه است بسیار طویل الکلام واز هوا آوردن کنایت از مسخر کردن است بیت من آن
بلبلم کز هوا تاختم بباغ تو آرایشی ساختم ازین باغ شداد عاد و در اینجا عبارت از عالم دارد و باغ کنایت از
ممدوح است بیت نوائی سرایم در ایام تو که ماند در و سالها نام تو بنام تو زان کردم این نامه را که زرین
کند نقش تو خامه را زرین بمعنی آراسته نقش عبارت از نام ممدوح یعنی قلم ما را مزین ساخته کسی
بگفتم من این نامه را در جهان که تا دور آخر بود در زبان زر پیل دار از تو مقصود نیست که پیل تو چون پیل
محمود نیست یعنی چنانکه فردوسی طوسی مصنف شاهنامه را مقصود بود که زر پیلها یعنی بر پشت پیل که بنام
محمود او را پیل زر داد و پیل در مصرع اول عبارت از عطا دارد و این بیت ابهام است زیرا که محمود نام پیل پادشاه
مکتوم بود که برای خراب کعبه خانه کعبه آمده بود و سلطان محمود پیل زر فردوسی طوسی داده بود و برای تصنیف
کتاب شاهنامه و مراد مطلب زر نیست بیت بخشش نوائی اگر به خواهد کسی خزینه فراوان خلعت بسی
که این نامه را من بزرگ گفتمی بعمری کجا گوهر سفتمی بزرگ گفتمی ای باطبع تصنیف کردمی و در عمر خود گفتار نظم میکردم
بجایی که عشقم در بیگار رفت چو من کم زبان عشق بسیار رفت مراد او توفیق گفتن خدای تعالی

۱۹۳

...سر کاوری در ضمیر ولایت ستان باش و آفاق گیر کاوری در ضمیر اجمال
...دل آری بیت زمان تا زمان از سپهر بلند بفتح و ظفر باش فیروزمند جهان پیش
...فرون از همه زندگانیت باد بیش خورد طعام بهاری و چاشتی ساقی نامه بیا ساقی
از خم دهقان پیر بمن ده یکی ساغری دستگیر نه ساغر که مستی فزاید از او تا سوی کی ذم برآید از او آب انار ساخته
که جان داروی هوش باد ترا شربت شاه نوش باد دهقان پیر لفظ مرکب است بادم مغان و شراب
...ان و از خوف محتسب شراب در شهر نمیشود و در ده میسازند بنابران دهقان پیر گفت جان دارو
لفظ مرکب بمعنی الحیات است و شربت بمعنی نوشیدن هم است و نوش نیز الحیات است و در اینجا عبارت
از زندگانی پادشاه خود میخواهد یعنی ای ساقی آن شراب بده که الحیات عقل باشد یعنی دارنده خرد شود
و معکوس آب مجازی که بیهوشی بیارد و مراد شربت یعنی نوشیدن و پادشاه را نوش آب الحیات
یعنی دائم حیات باشد تمت ابیات خجسته همیشه چو سرو جوان بماناد در بزم شاه جهان تاریخ هفتم
نوزدهم سال که خواننده راند تکمیر و ملال سه سال چارم محرم است روز ساعت یکشنبه چهارم مهر است
ساقی نامه بیا ساقی آن جام رخشنده می بمن ده که افسرده گشته رخی که تا از می خوشگوار افگنم غم کار
گرفت است جان و تنم هر که برخواند این نسخه سواد کاتبش را کند بفاتحه یاد و در تاریخ نهم شهر شعبان
معظم سنه ۱۲.. بخط فقیر حقیر پر تقصیر ناقص پر تدبیر عقیدت پیرای سید احمد علی
متوطن جلال آباد در بخت قسمت از وطن آواره گردیده در جنت سرشت تبت سکونت داشت
بجهت خاطر رضای بفضیلت پناه ... در جلوس بادشاهی
سلاله سادات ذوالعظام ... الکبرای و الفخام عمده خاندان مصطفی سید محمد لطیف خان
تحریر تاریخ ۹ شهر شعبان معظم یوم یکشنبه بخیر بر یافت م م م م م م
تمت بالخیر هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهگارم

اگر خواهی که ... را ضرر رسانی باید که روز شنبه ... وی باسرخ باشد بگیرد و پوست وی ... تاج ... بلفظ ...
پاره شود و آن پوست را گرفته به پیش خود نگاه دارد هر گاه دشمن کوه و یا نشانه کند هر دو ... و بگیرد ... گیر از ...
گرفته ران پوست ببندارد و دهنش بسته کند ان شاء الله تعالی کوه و نشانه هر دو بسته شود و یک از هزار درگیتی کس ...
یکی از این هر دو در میان پوست نهد کند ۱۲ دیگر بگیرد ... پیش خود نگاه دارد و روز یکشنبه که نر ماده سگ ...
اگر پشت وی آن چوب را بزند که بشکند نصف آن چوب که در دست وی باقی است آنرا بر سر هر که بزنی و یا بدیگر جای بگوئی ...
شود ان شاء الله تعالی و نصف دیگر که آن چوب که شکسته بر زمین افتاده است آنرا که بزنی خلاص خواهد شد ۱۲ ...
حساب سال از هجرت بود دست اگر دانی ترا بسیار سود است حساب ماه و سال از هیچ ... اگر دانی ...
حساب ماه سال شش کن بیکجای چهار از ضرب قانونش بیفزای بهفت کان طرح کن چون جمع کردی که از هر ماه ...
جمع کردی مزیدش را از روز جمعه بشمار بهر روزی که شد شد اظهار که آن روز است ... غره ماه ...
چنین اگر از ضرب قانون نی کنی ... زشنبه گیر کن باشد ترا به